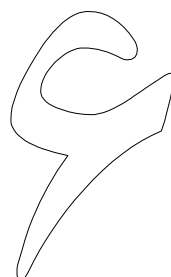


## بررسی نظری رهیافت امنیت انرژی هند در آسیای مرکزی



\* الهه کولایی

\*\* ماندانا تیشه‌یار

---

\* الهه کولایی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشد.

elahe.koolaee@gmail.com

\*\* ماندانا تیشه‌یار دکترای مطالعات بین‌الملل دانشگاه جواهر لعل نهرو هندوستان می‌باشد.

mandana.tishehyar@gmail.com

تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۲/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۳

فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۸۴-۱۶۱.

## چکیده

طی دهه‌های اخیر هندوستان تلاش‌های گسترده‌ای را برای پیوستن به جمع اندک کشورهای قدرتمند صنعتی آغاز کرده است. اما یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی این کشور تازه‌صنعتی شده، کمبود منابع انرژی است. هند یکی از پرمصرف‌ترین کشورهای جهان در زمینه استفاده از انرژی است و این درحالی است که منابع انرژی کافی در این سرزمین وجود ندارد. همین امر باعث دغدغه‌های بسیاری برای سیاستمداران هندی در زمینه تأمین امنیت لازم برای تولید و انتقال انرژی از مناطق مختلف جهان به این کشور شده است. فرضیه اصلی این مقاله، آن است که تلاش هندوستان برای حفظ امنیت دسترسی به انرژی، تحت تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بوده و بنابراین از دیپلماسی ایجاد «وابستگی متقابل»، در حال تبدیل شدن به سیاست «سازنده‌گرایی» و الگوی مشارکتی مبتنی بر ارزش‌های جهانی در دوران نوین است. بروز چنین تغییر و تحولاتی در سیاست‌های انرژی هند و تأثیرات آن بر روابط هندوستان با کشورهای ساحلی حوزه خزر به‌عنوان مطالعه‌ای موردی، در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

واژه‌های کلیدی: وابستگی متقابل، سازنده‌گرایی، هندوستان، حوزه خزر، انرژی، امنیت، سیاست خارجی

مقدمه

اگرچه میزان مصرف انرژی در هندوستان در بالاترین رتبه‌های جهانی قرار دارد، اما این کشور فاقد منابع طبیعی تولید انرژی به میزان کافی در سرزمین خود است. اتکای هند به واردات انرژی و سوخت مورد نیاز خود، بیش از هر زمانی، در یکی دو دهه اخیر که این کشور تلاش‌های گسترده‌ای را برای پیوستن به مرتبه قدرت‌های بزرگ صنعتی آغاز کرده، نمود یافته است. در نتیجه، سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان هندی، در سال‌های اخیر همواره به دنبال یافتن راه‌حل‌ها و استراتژی‌هایی برای حفظ امنیت دسترسی به انرژی در این کشور بوده‌اند.

هدف اصلی از نگارش این مقاله، بررسی چهارچوب نظری سیاست خارجی و استراتژی‌های هندوستان برای افزایش ضریب امنیت دسترسی به انرژی و انتقال آن از کشورهای صادرکننده نفت و گاز، به ویژه در حوزه خزر، به این کشور بوده است. در این راستا، تلاش شده تا نقش ساختار نظام بین‌الملل در تدوین این سیاست‌ها و استراتژی‌ها، به‌عنوان یک متغیر اصلی و تأثیرگذار، مورد توجه قرار گیرد.

پرسش اصلی در این پژوهش آن است که جمهوری هندوستان برای تأمین امنیت انرژی خود از چه الگویی بهره می‌گیرد و در عرصه سیاست خارجی کدام دیپلماسی را دنبال می‌کند. در پاسخ به این پرسش، فرضیه اصلی در این تحقیق، عبارت از آن است که تلاش هندوستان برای حفظ امنیت دسترسی به انرژی، تحت تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بوده و از دیپلماسی ایجاد «وابستگی متقابل»<sup>۱</sup>، در حال تبدیل شدن به سیاست «سازنده‌گرایی»<sup>۲</sup> و الگوی مشارکتی مبتنی بر ارزش‌های



1. Interdependency
2. Constructivism

جهانی در دوران نوین است.

برای مطالعه پیرامون این امر، نویسندگان با بهره‌گیری از نظریه‌های وابستگی متقابل و نیز نظریه‌های هویت ساختی سازنده‌گرایانه، سعی در بررسی و تبیین الگوهای حاکم بر سیاست خارجی هندوستان در زمینه تأمین امنیت انرژی این کشور را دارند. همچنین با بررسی روند گذار از الگوهای پیشین به الگوهای نوین در این عرصه، بروز چنین تغییر و تحولاتی در سیاست‌های انرژی هند و تأثیرات آن بر روابط هندوستان با کشورهای ساحلی حوزه خزر نیز در این نوشتار مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

### ۱. امنیت انرژی در عصر وابستگی متقابل

در ۱۹۷۳، هنری کیسینجر<sup>۱</sup>، متفکری که نظراتش عمیقاً ریشه در برداشتی سنتی از روابط بین‌الملل دارد، به‌صراحت اذعان داشت که:

«دستورکارهای قدیمی در امور بین‌الملل که شامل مواردی نظیر حفظ توازن میان قدرت‌های بزرگ و امنیت میان ملت‌ها بودند، امروزه دیگر نه تهدیدات جدید را شامل می‌شوند و نه احتمالات آینده را به ما نشان می‌دهند... اینک ما وارد دوران نوینی شده‌ایم. الگوهای قدیمی بین‌المللی در حال فروریختن هستند. شعارهای قدیمی دیگر به‌کار نمی‌آیند و راه‌حل‌های پیشین، دیگر به‌درد نمی‌خورند. جهان درحال به‌هم پیوستن در عرصه اقتصاد، در حوزه ارتباطات و حتی در زمینه آرزوهای بشری است.» (Keohane & Nye, 2001: 3)

به‌این ترتیب، آغاز عصری جدید در روابط بین‌ملت‌ها و ظهور دوباره لیبرالیسم در شکلی تازه، در میان اندیشمندان سنتی مطالعات سیاسی به‌رسمیت شناخته شد. از نگاه نظری، رابرت کوهن<sup>۲</sup> و جوزف نای<sup>۳</sup> با نگارش کتاب «قدرت و وابستگی متقابل»<sup>۴</sup> به‌عنوان بنیان‌گذاران مکتب فکری «نئولیبرالیسم»<sup>۵</sup> در این دوران شناخته

1. Henry Kissinger
2. Robert Keohane
3. Joseph Nye
4. Power and Interdependence
5. Neo-liberalism



می‌شوند. آنان تلاش کردند تا در پاسخ به «نواقح گرای»<sup>۱</sup> که بر نقش «ساختار»<sup>۲</sup> نظام بین‌الملل تأکید داشت و کمتر به نقش «بازیگران»<sup>۳</sup> و واحدهای سیاسی عرصه نظام بین‌الملل توجه داشت، نظریه «وابستگی متقابل پیچیده»<sup>۴</sup> میان ملت‌ها و دولت‌ها را ارائه دهند. آنها معتقد بودند که: «وابستگی متقابل پیچیده، گاه حتی از واقع‌گرایی نیز به واقعیت نزدیک‌تر است.» (Keohane & Nye, 1977: 23) کوهن و نای در توضیح نظریه جدید خود، سه مفروض اصلی را از نظریه نواقح‌گرایی وام گرفتند:

۱. دولت‌ها همچنان واحدهای منسجم و بازیگران اصلی روابط بین‌الملل هستند.

۲. زور همچنان ابزاری مؤثر و قابل استفاده در عرصه سیاست است.

۳. نظامی سلسله‌مراتبی بر ساختار سیاست بین‌الملل حاکم است. (Keohane &

Nye, 1977: 24)

اما سخن اصلی کوهن و نای این بود که در عرصه سیاست بین‌الملل، راه‌های چندگانه‌ای وجود دارند که جوامع را، جدای از مبنای قراردادی نظام وستفالیایی میان دولت‌ها، به یکدیگر متصل می‌سازند. این امر به صورت‌های مختلف، از پیوندهای دولتی غیررسمی گرفته تا تشکیل سازمان‌ها و شرکت‌های چندملیتی، آشکار شده بود.

دوم آنکه، کوهن و نای معتقد بودند که ارتش‌های نظامی، تنها ابزار پیشبرد اهداف سیاست خارجی نیستند و راه‌های مختلف دیگری نیز در عصر کنونی پدید آمده‌اند که گاه بهتر از روش‌های قدیمی جواب می‌دهند. در این راستا، مرزگذاری‌های بین امور داخلی و خارجی در کشورها نیز کم‌رنگ‌تر شده و به‌سختی می‌توان گفت که یک امر فقط مربوط به مسائل داخلی یک کشور است و به‌هیچ‌وجه نه از خارج تأثیر می‌پذیرد و نه بر روندهای بین‌المللی تأثیر می‌گذارد.

---

1. Neo-realism

2. Structure

3. Actors

4. Complex interdependence

بالاخره آنکه، آنان معتقد بودند که با برقراری وابستگی متقابل میان کشورها، استفاده از نیروی نظامی اهمیت پیشین خود را از دست داده است. بنابراین، هرچقدر پیوندهای متقابل در زمینه‌های مختلف میان کشورها بیشتر و مستحکم‌تر باشد، احتمال استفاده از زور و وقوع جنگ میان آنها کمتر می‌شود. آنها می‌گفتند رقابت‌های اقتصادی نیز به اندازه رقابت‌های نظامی مهم شده‌اند و از آنجا که با ظهور سلاح‌های هسته‌ای، وقوع جنگ‌های تمام‌عیار میان قدرت‌های بزرگ بعید به نظر می‌رسد، بنابراین می‌توان انتظار داشت که رقابت‌ها از حوزه‌های نظامی به عرصه‌های اقتصادی و فناوری کشیده شوند. (Waltz, Fall 1993: 59)

**ریچارد روزکراس**<sup>۱</sup> نیز در تأیید این نظریه گفته بود: «امروز عصر دولت‌های تجاری است و این دولت‌های جدید، جایگزین دولت‌های نظامی پیشین هستند. در جهان معاصر، رقابت برای کسب سهم بیشتر در بازارهای جهانی، مهم‌تر از انجام فتوحات سرزمینی شده است.» (Burchill, 2000: 92)

با این‌همه، کوهن و نای تأکید داشتند که نقش نیروی نظامی در ایجاد و حفظ اتحادهای سیاسی و نظامی در بلوک‌های رقیب، همچنان دارای اهمیت ویژه‌ای است.

آنها در کتابشان به تشریح وابستگی متقابل در جهان سیاست کنونی پرداختند. به گفته آنان، وابستگی متقابل، شکلی از روابط میان دولت‌ها و سایر بازیگران عرصه روابط بین‌الملل است که براساس آن، در یک جریان متقابل، وقایع خارج از مرزها به درون مرزها رخنه می‌کنند و بر زندگی همگان تأثیر متقابل می‌گذارند و زمینه کاهش استقلال و خودمختاری را برای همه طرف‌ها فراهم می‌کنند. این امر از طریق گسترش معاملات بین‌المللی و جریان یافتن کالا، سرمایه، انسان و پیام در سراسر جهان و عبور آنها از مرزهای سیاسی شکل می‌گیرد و به دنبال خود موجب فعالیت‌های سیاسی بین‌المللی نیز می‌شود. اگرچه این‌گونه روابط هزینه‌هایی را برای دولت‌ها به دنبال دارند، اما در نگاه نئولیبرال‌ها، سود این روابط برای ملت‌ها بیش از زیان آنها است.

---

1. Rosecrance

البته کوهن و نای تأکید داشتند که وابستگی متقابل به معنای سود برابر همه طرفین نیست. در واقع، روابط وابستگی متقابل، هزینه‌هایی را برای هریک از طرف‌ها به دنبال دارد که قابل محاسبه و قیاس با یکدیگر نیستند. در این گونه روابط، رقابت‌ها و اختلافات بر سر توزیع منابع همچنان باقی خواهند ماند. بنابراین می‌توان این شرایط را «وابستگی متقابل نامتقارن<sup>۱</sup>» نامید.

در عرصه عمل، بحران نفتی پاییز ۱۹۷۳ همگان را نسبت به مشکلات مربوط به عرضه منابع انرژی آگاه ساخت. تا پیش از این بحران، دنیا گمان می‌کرد که این منابع هدایایی پایان‌ناپذیر هستند و هرچقدر تقاضا افزایش یابد، عرضه انرژی نیز افزایش خواهد یافت. این امر موجب شده بود که دولت‌های مصرف‌کننده انرژی، بیش از آنکه مایل به برقراری روابط دوجانبه با کشورهای تولیدکننده انرژی باشند، به وابستگی خرید نفت مورد نیاز خود از شرکت‌های بین‌المللی بسنده کرده و در این زمینه تلاشی جدی انجام ندهند.

با این همه، وقایع بعدی نظیر ملی شدن صنایع نفتی در بسیاری از کشورهای تولیدکننده نفت نشان داد که الگوی قدیمی وابستگی به شرکت‌های بزرگ نفتی (هفت خواهران)<sup>۲</sup> برای تضمین امنیت انرژی کشورهای واردکننده، به هیچ وجه کافی نبود.

بر اساس چنین شرایطی بود که نظم نوین جهان انرژی بر پایه بازتعریف روابط میان کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده، شکل گرفت. این رهیافت جدید، مبتنی بر چرخش تدریجی ساختار نظام بین‌المللی امنیت انرژی از «وابستگی فزاینده<sup>۳</sup>» و اتکای به شرکت‌های چندملیتی و نیز قدرت‌های بزرگ، به طرحی از «وابستگی متقابل دوجانبه<sup>۴</sup>» میان کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده انرژی بود.

گسترش روابط دوجانبه میان این کشورها و ایجاد نوعی وابستگی متقابل اقتصادی - سیاسی میان طرفین با هدف دستیابی به امنیت انرژی پایدار، مهم‌ترین

1. Asymmetrical Interdependence

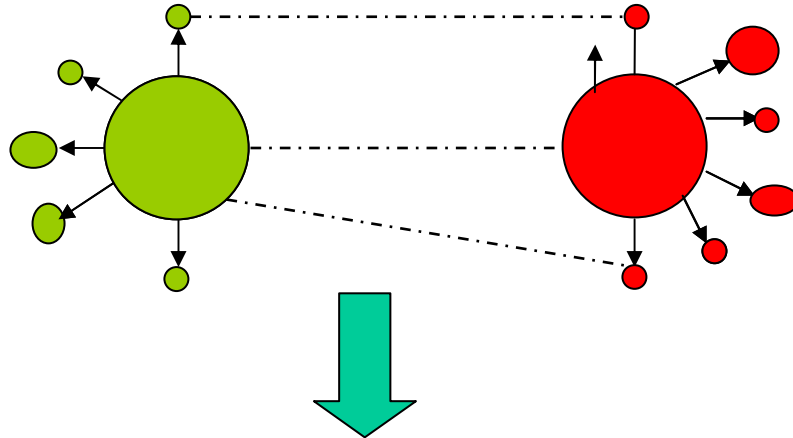
2. Seven Sisters

3. Increased Dependency

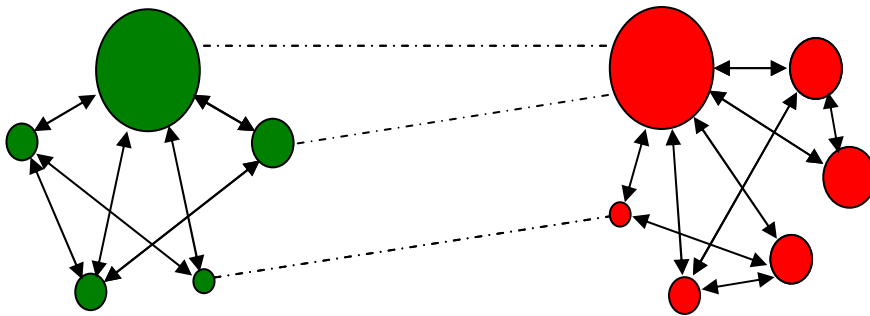
4. Mutual Interdependency

نتیجه حاصل از این رهیافت جدید بود.

نمودار شماره ۱. ساختار نظام سیاسی بین‌الملل: طرح وابستگی فزاینده در نظام دوقطبی



نمودار شماره ۲. ساختار نظام سیاسی بین‌الملل: طرح وابستگی متقابل در نظام دوقطبی



## ۲. امنیت انرژی در عصر وابستگی جهانی

فروپاشی اتحاد شوروی در پایان دهه ۱۹۸۰، ساختار نظام بین‌الملل را دستخوش تغییراتی جدی کرد. این تحولات طی دو دهه پس از این واقعه به گونه‌ای پیش رفتند که هم‌اکنون در سال‌های اولیه هزاره جدید، بیش از آنکه سخن از وابستگی متقابل پیش آید، بحث «جهانی شدن»<sup>۱</sup> و وابستگی واحدهای سیاسی در زمینه مسائل امنیتی در سطح کلان و جهانی مطرح شده است.

عده‌ای جهانی شدن را همان وابستگی متقابل دهه ۱۹۷۰ می‌دانند که ابعاد و



عمق بیشتری یافته و از سطح روابط دوجانبه یا چندجانبه، به سطح روابط بین‌المللی رسیده است. به گفته فوکویاما<sup>۱</sup>، حاکمیت نظام سرمایه‌داری و گسترش ارزش‌هایی نظیر آزادی‌خواهی، مردم‌سالاری و رعایت حقوق بشر در جهان پس از جنگ سرد، منجر به شکل‌گیری روندی نوین و پیدایش حکومت‌های آزادی‌خواه و مردم‌سالار در دولت‌های مختلف جهان شده است. این ارزش‌های مشترک، نظام خودیاری که توسط نواقع گرایان مطرح شده بود و نیز نظام وابستگی متقابل که توسط نئولیبرال‌ها مطرح شده بود را به چالش کشیده است. (Burchill, 2000: 93)

وابستگی جهانی



وابستگی متقابل



وابستگی فزاینده

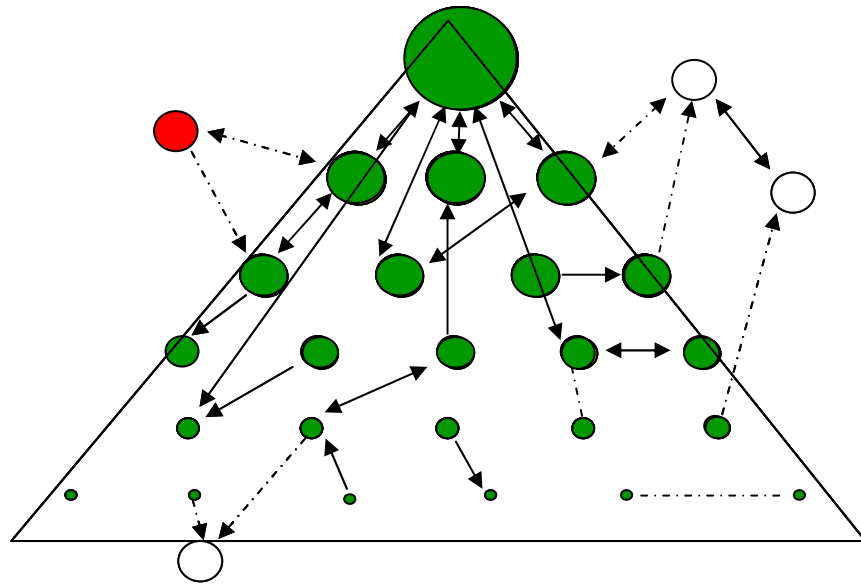
به این ترتیب، دهه ۱۹۹۰ شاهد ظهور رهیافت جدیدی در حوزه مطالعات و تحلیل‌های بین‌المللی شد که از آن به‌عنوان سازنده‌گرایی یاد می‌شود. بار رد کردن نظرات و احکام صادره توسط مکاتب پیشین، سازنده‌گرایان از منظری جامعه‌شناختی به بررسی سیاست جهان پرداخته‌اند. آنها بر برتری ساختارهای هنجاری نسبت به ساختارهای مادی تأکید دارند و معتقدند که هویت‌ها، نقش مهمی در شکل‌دهی به منافع و اقدامات دولت‌ها ایفا می‌کنند. آنها همچنین بر این باورند که ساختارها و کارگزاران، در روابطی متقابل، در چگونگی شکل‌گیری هریک، تأثیرگذارند. (Reus-Smit, August: 1996)

درواقع، سازنده‌گرایی بر این نکته تأکید دارد که ساختار نظام بین‌الملل، برساخته تعامل اجتماعی میان بازیگران این عرصه است. این بدان معناست که

ساختارها و انجمن‌های انسانی، حاصل نظرات مشترک و نیز نحوه تعریف هویت و منافع کشورها از طریق تعامل اجتماعی میان آنها هستند و نیروهای مادی و طبیعی نقش کم‌رنگ‌تری در این زمینه ایفا می‌کنند. بنابراین، می‌توان گفت که این «فرایند» تعامل بین‌المللی بین واحدهای سیاسی است که منافع کشورها را تعیین می‌کند و نه «ساختار» نظام بین‌الملل.

با این ملاحظات، هویت‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شوند؛ چراکه آنها به منافع شکل می‌دهند و درعین حال، منافع نیز با ایجاد فرایند بازتعریف هویت‌ها، زمینه شکل‌گیری هویت‌ها را فراهم می‌آورند. بنابراین، سازنده‌گرایان زمینه مناسبی فراهم آوردند تا هویت‌ها و منافع بازیگران بین‌المللی، نقش مهمی در نظریه‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل ایفا کنند. اکنون دیگر بازیگران بین‌المللی مجبور نیستند که صرفاً براساس دستورات و قواعد بی‌چونو چرای نظام خودیاری عمل کنند؛ اینک هویت‌ها و منافع آنها هستند که به آنها می‌گویند برای تأمین اهداف خود، باید چگونه رفتار کنند. (Wendt, Spring 1992: 399-403)

نمودار شماره ۳. ساختار نظام سیاسی بین‌الملل: طرح وابستگی جهانی در نظام یک - چندقطبی



1. Process

سازنده‌گرایی به‌صراحت می‌گوید که بدون منافع، هویت‌ها هیچ‌انگیزه‌ای برای شکل‌گیری ندارند و بدون هویت‌ها، منافع نمی‌توانند جهت‌گیری صحیحی داشته باشند. نظریه وابستگی متقابل، منافع را شامل بقای فیزیکی<sup>۱</sup>، خودگردانی و استقلال<sup>۲</sup> و رفاه اقتصادی می‌داند. سازنده‌گرایی علاوه بر موارد فوق، «عزت نفس جمعی»<sup>۳</sup> را نیز به آنها اضافه می‌کند. منظور از عزت نفس جمعی، اشاره به نیاز گروهی از انسان‌ها به داشتن حس خوبی نسبت به خود به‌واسطه دارا بودن احترام یا شأن و جایگاه مناسب است. این منافع چهارگانه، نیازهایی هستند که باید در هزارتوی پیچیده «دولت - جامعه»<sup>۴</sup> حفظ شوند تا تعیین‌کننده نحوه عملکرد دولت‌ها در حوزه سیاست خارجی باشند.

### بقای فیزیکی و استقلال و رفاه اقتصادی + «عزت نفس جمعی» = منافع

سه نویسنده اصلی نظریه سازنده‌گرایی عبارتند از: فریدریش کراتوچویل<sup>۵</sup>، نیکولاس اونوف<sup>۶</sup> و آلکساندر ونت<sup>۷</sup>. مقاله ونت تحت عنوان: «آناشسی چیزی است که دولت‌ها از دل آن برمی‌آیند: ساخت اجتماعی سیاست قدرت»<sup>۸</sup> که در سال ۱۹۹۲ در مجله سازمان بین‌المللی<sup>۹</sup> منتشر شد، زمینه نظری به چالش کشیدن آراء نواقع‌گرایان و نیز نئولیبرال‌های نهادگرا را فراهم آورد. ونت تلاش کرد تا نشان دهد که حتی مفهوم «سیاست قدرت» که ریشه‌ای عمیق در نظریات واقع‌گرایی دارد نیز بیش از آنکه امری طبیعی و برخاسته از ذات شرور و زیاده‌خواه انسان باشد، یک برساخته اجتماعی و حاصل تعامل انسانی میان جوامع مختلف است. همین امر، راه جدیدی را برای نسل جوان اندیشمندان روابط بین‌الملل گشود تا به مطالعه

1. Physical Survival
2. Autonomy
3. Collective Self-esteem
4. State-society
5. Friedrich Kratochwil
6. Nicholas Onuf
7. Alexander Wendt
8. Anarchy is What States Make of It: the Social Construction of Power Politics
9. International Organizatio

موضوعات و مسائل بی‌شماری، از چشم‌انداز سازنده‌گرایی بردازند. (Porter, 2003) ونت در ۱۹۹۹ نظرات خود را در کتاب اصلی‌اش «تئوری اجتماعی سیاست بین‌الملل»<sup>۱</sup> به نگارش درآورد.

بسیاری از سازنده‌گرایان، روابط بین‌الملل را از طریق مطالعه اهداف، تهدیدها، ترس‌ها، فرهنگ‌ها، هویت‌ها و سایر عناصر «واقعیت اجتماعی»<sup>۲</sup> صحنه روابط بین‌الملل، به‌عنوان یک برساخته اجتماعی حاصل از تعامل بازیگران آن، بررسی می‌کنند. (Kier, Legro, Katzenstein, 1996) **مارتا فاین مور**<sup>۳</sup> نقشی مهم در مطالعه چگونگی مشارکت واحدهای سیاسی در فرایند ساخت اجتماعی برداشت بازیگران از منافع خود، ایفا کرده است. در کتاب «منافع ملی در جامعه جهانی»<sup>۴</sup>، فاین مور تلاش می‌کند تا «یک رهیافت نظام‌مند برای درک منافع دولت و رفتار دولت در یک ساختار بین‌المللی را نه براساس مؤلفه قدرت، بلکه براساس مفاهیم و ارزش‌های اجتماعی» تدوین کند.

او می‌گوید که «منافع»: «اموری از پیش تعیین شده نیستند که وظیفه ما تنها کشف آنها باشد؛ بلکه آنها حاصل تعامل اجتماعی میان واحدهای سیاسی هستند.» (Finnemore, 1996: 2)

به این ترتیب، دو عنصر هویت و منافع، مؤلفه‌های اصلی تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها هستند و بنابراین مطالعه ماهیت و نحوه شکل‌گیری آنها، بخش عمده‌ای از مباحث روش‌شناسی در نظریه سازنده‌گرایی برای تبیین نظام بین‌الملل را به خود اختصاص داده است. با این همه، باید توجه داشت که به‌رغم توجه سازنده‌گرایان به منافع و هویت، آنها صرفاً در سطح تحلیل خرد باقی نمی‌مانند و برای مطالعه سیاست بین‌الملل، تنها به بررسی عملکرد دولت‌ها نمی‌پردازند. سازنده‌گرایی همچون فاین مور و ونت، تأکید دارند که اگرچه هویت‌ها و منافع در چگونگی شکل‌گیری ساخت اجتماعی عقاید و فرایندها نقش مؤثری ایفا می‌کنند، اما

1. Social Theory of International Politics
2. Social Reality
3. Martha Finnemore
4. National Interests in International Society

درعین حال، خود این عقاید و فرایندها نیز ساختاری را شکل می‌دهند که بر بازیگران بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. اما تفاوت اصلی آنها با نواقع گرایان آن است که ساختار بین‌المللی مورد نظر ایشان، برخلاف نواقع گرایان، بیشتر ماهیتی ذهنی دارد تا مادی. (Finnemore, 1996: 6-7) & (Wendt, 1999: 29-33)

در عمل نیز می‌توان به خوبی مشاهده کرد که در سال‌های اخیر، با شکل‌گیری نظام‌های امنیت دسته‌جمعی در عرصه روابط بین‌الملل، بازارهای انرژی نیز از این تحولات به دور نمانده و بحث امنیت استخراج و انتقال انرژی از مبدأ تولید تا بازارهای مصرف، نه تنها در دستورکار سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی قرار گرفته، بلکه سازمان‌های سیاسی و نظامی که رویکردی امنیتی و استراتژیک را نسبت به موضوعات مختلف دنبال می‌کنند نیز پیگیر بحث حفظ امنیت انرژی بوده‌اند. ورود سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به این بحث، نمونه خوبی از تمایل نهادهای سیاسی - نظامی بین‌المللی برای برقراری طرح «امنیت برای همه» در زمینه امنیت دسترسی به انرژی است.

در این راستا، میزان همخوانی سیاست‌ها و نظام‌های سیاسی کشورهای مختلف با الگوهای فرهنگی - هویتی و ارزش‌های جهانی که توسط قدرت‌های بزرگ در عرصه روابط بین‌الملل ترویج شده‌اند، در تعیین میزان بهره‌مندی این کشورها از نظام «امنیت دسته‌جمعی»<sup>۱</sup> موجود در جامعه بین‌الملل نقش مؤثری ایفا می‌کند. به این ترتیب، این‌طور به نظر می‌رسد که براساس واقعیت‌های موجود، در تعریف نوین امنیت انرژی می‌توان این‌گونه فرض کرد که هرچقدر هویت‌ها و ارزش‌های حاکم بر جوامع واحدهای سیاسی تولیدکننده و انتقال‌دهنده انرژی با فرهنگ حاکم بر جامعه بین‌الملل قرابت و همخوانی بیشتری داشته باشد، امنیت دسترسی به انرژی برای مصرف‌کنندگان تضمین‌شده‌تر خواهد بود و هرچقدر این نزدیکی کمتر باشد، امکان بروز تنش و بی‌ثباتی افزایش خواهد یافت. با این همه، این امر به معنای از بین رفتن رقابت اقتصادی میان واحدهای سیاسی عضو جامعه بین‌المللی، که گاه از طریق بالا بردن قیمت مواد خام و یا کاهش عرضه این کالاها صورت می‌گیرد، نخواهد بود.



### ۳. سازنده‌گرایی و سیاست انرژی هندوستان

در چنین سامانه<sup>۱</sup> جهانی، هندوستان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای در حال توسعه، در تلاش است تا نقشی سازنده برای تأمین منافع ملی و حفظ امنیت ملی خود ایفا کند. اگرچه ساختار جامعه هند بیشتر مبتنی بر ارزش‌های سنتی است که عمیقاً ریشه در فرهنگ و تمدن دیرینه این کشور دارد و فرایند نوگرایی اجتماعی هنوز به‌طور کامل در این کشور طی نشده است، با این حال، ساختار سیاسی این قدرت بزرگ آسیایی، در سال‌های اخیر نوعی سازگاری و انطباق با نظم نوین جهانی را از خود نشان داده است.

در واقع، هندوستان به‌عنوان دومین کشور پرجمعیت جهان و هفتمین کشور بزرگ جهان و نیز با توجه به توان نظامی، ارتش قدرتمند و نیز صنعت، فناوری و اقتصاد روبه‌رشد خود، در میان کشورهای بانفوذ جهان جای گرفته است. به‌نظر بسیاری از صاحب‌نظران، هندوستان به‌عنوان یک قدرت هسته‌ای و با توجه به رشد سریع اقتصادی این کشور در سال‌های اخیر، قابلیت آن را دارد که در آینده نزدیک به باشگاه قدرتمندان جهان بپیوندد. (Imani, Winter & Spring, 2009)

نظام سیاسی دموکراتیک و فدرال در این کشور که بر پایه ارزش‌های جهانی‌شده شکل گرفته است، این ابزار قدرتمند را در اختیار هندوستان قرار داده تا وارد تعامل با جامعه جهانی شود و فرصتی را فراهم آورده تا این کشور در صحنه نظام بین‌الملل نقشی تعیین‌کننده، به‌ویژه در سطوح منطقه‌ای و قاره‌ای، ایفا کند.

با این همه، اگر هند خواهان آن است که جایگاه مناسب خود را در میان قدرت‌های بزرگ جهانی به‌دست آورد، باید موفقیت‌های اقتصادی خود را گسترش دهد و به یک رشد اقتصادی پایدار دست یابد. اما یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی این کشور تازه‌صنعتی‌شده، کمبود منابع انرژی است. اتکای به واردات سوخت و انرژی در هند، بیش از هر زمانی، طی دو دهه اخیر که این کشور تلاش‌های گسترده‌ای را برای پیوستن به جمع معدود کشورهای قدرتمند صنعتی آغاز کرده، آشکار شده است. هند یکی از پرمصرف‌ترین کشورهای جهان در زمینه استفاده از



انرژی است و این درحالی است که منابع انرژی کافی در این سرزمین وجود ندارد. میزان مصرف انرژی در این کشور، به هیچ وجه با ذخایر هیدروکربنی موجود در سرزمین پهناور هند همخوانی ندارد. در واقع، اگرچه هند رتبه بیست و پنجم را در زمینه ذخایر گاز طبیعی و رتبه بیست و سوم را در زمینه ذخایر نفت خام در جهان داراست، تنها تولید ذخایر زغال سنگ این کشور با تأمین ۵۳ درصد انرژی مورد نیاز، پاسخگوی مصرف بخش‌هایی است که هنوز با این سوخت فسیلی با آلاینده‌گی زیاد کار می‌کنند. به هر حال، آنچه مسلم است آن است که با این میزان انرژی، هند نخواهد توانست رشد اقتصادی هفت درصد در سال را برای مدتی طولانی حفظ کند.

قابل پیش‌بینی است که تقاضای هند برای نفت خام و گاز طبیعی، طی دو دهه آینده رشد چشمگیری پیدا کند. در نتیجه، برای حفظ نرخ رشد اقتصادی بالای این کشور، هند نیازمند افزایش واردات انرژی خواهد بود. بنابراین، سیاست‌گذاران هندی تلاش خواهند کرد تا راه‌حلی مناسب و بلندمدت برای تأمین امنیت دسترسی به انرژی مورد نیاز خود بیابند.

یکی از مناطق نزدیک به هند که به‌طور بالقوه توان صدور انرژی به این کشور را دارد، منطقه آسیای مرکزی و حوزه خزر است. برای تحقق این امر، هند نیازمند پیگیری سیاستی هدفمند و دامنه‌دار برای ترغیب کشورهای این منطقه و گسترش روابط ژئواستراتژیک با آنهاست؛ امری که دهلی نو به‌رغم سیاست اعلامی خود مبنی بر تمایل به گسترش مراودات انرژی با کشورهای این منطقه، در عمل تاکنون کمتر گامی جدی در این زمینه برداشته است. (Sud, June 17, 2008)

با توجه به اهمیت دستیابی به امنیت انرژی، این‌گونه به‌نظر می‌رسد که سه انگیزه اصلی در ورای منافع هند در منطقه آسیای مرکزی وجود دارند:

۱. نیاز به انرژی؛
۲. ملاحظات امنیتی؛
۳. حفظ توازن قوا با دو کشور همسایه (پاکستان به‌عنوان دشمن دیرینه و چین به‌عنوان رقیبی قدرتمند).

اما با وجود توان اقتصادی، مهارت‌های انسانی و اشتراکات تاریخی، دیپلماسی هند در میان کشورهای حوزه دریای خزر طی سال‌های پس از فروپاشی اتحاد

شوروی، به اندازه چین و یا حتی پاکستان فعال نبوده است. در واقع، به جز اقداماتی که هند در سال‌های اخیر در مورد افغانستان انجام داده، دیپلماسی هندی در منطقه آسیای مرکزی هیچ‌گاه مداوم، شفاف و رقابت‌جویانه برای تأمین منافع این کشور نبوده است. (Koolae & Imani Kalesar, 2010)

هم‌اکنون ( سال ۲۰۱۰) هندوستان نه تنها در عمل مراودات انرژی با هیچ‌یک از پنج کشور حوزه دریای خزر ندارد، بلکه نتوانسته است جایگاهی شایسته یک قدرت بزرگ اقتصادی آسیایی نیز در سایر زمینه‌های همکاری با این کشورها کسب کند. نگارندگان با بهره‌گیری از آمارهای ارائه شده در سال ۲۰۰۹ در زمینه اطلاعات مربوط به کشورهای جهان در سایت سیا، نمودارهای زیر را برای روشن شدن جایگاه هندوستان در مبادلات تجاری پنج کشور آسیای مرکزی تهیه کرده‌اند. (CIA World Fact Book, 2010)

جدول شماره ۱. مهم‌ترین همتایان تجاری کشورهای آسیای مرکزی (واردات به درصد در سال ۲۰۰۹)

ترکمنستان	تاجیکستان	قزاقستان	قرقیزستان	ازبکستان	
۱۶/۴۵	۲۳/۹۲	۲۸/۵	۱۹/۳۴	۴۲/۷	روسیه و کشورهای آسیای مرکزی
۱۸/۳	۲۳/۷۴	۲۶/۷۲	۵۷/۳	۶/۵	چین
۱۶/۴۹	۴/۹۶	-	-	-	ترکیه
۵/۹۱	-	۶/۵۹	-	-	آلمان
-	-	۵/۵۸	-	-	ایتالیا
۵/۸۱	-	-	-	۲۲/۴	امارات متحده عربی
۵/۴۱	-	-	-	۱۱/۴	ایالات متحده امریکا
۵/۶۷	-	۴/۸	-	-	اوکراین
۴/۳۲	-	-	-	-	فرانسه
-	۸/۹۲	-	۵/۹	-	قزاقستان
-	۴/۷۳	-	-	-	ازبکستان
-	-	-	-	۱۰/۹	کره جنوبی
۷۸/۳۶	۶۶/۲۷	۷۲/۱۹	۸۲/۲۷	۹۳/۹	جمع کل

Source: CIA World Fact Book, 2010



جدول شماره ۲. مهم‌ترین همتایان تجاری کشورهای آسیای مرکزی (صادرات به درصد در سال ۲۰۰۹)

ازبکستان	قزاقستان	قرقیزستان	تاجیکستان	ترکمنستان	اوکراین
۸/۴	۵/۵۲	-	-	۲۲/۳	ترکیه
-	-	-	۱۲/۹	۱۰/۲۷	مجارستان
-	-	-	-	۶/۷۵	امارات متحده عربی
۱۸/۳	-	-	-	۶/۲۵	لهستان
-	-	-	-	۶/۱۶	افغانستان
-	-	-	-	۵/۷۹	ایران
-	-	-	۱۱/۱۱	۵/۱۷	روسیه
۲۰/۲	۶/۹	۲۵/۸۸	۱۹/۱۶	-	چین
۶/۸	۱۶/۳۴	-	۱۸/۳۸	-	ازبکستان
-	-	۱۵/۷۲	۷/۹۲	-	نروژ
-	-	-	۶/۱۷	-	یونان
-	-	-	۴/۳۲	-	سوئیس
۵/۷	-	۲۵/۹۶	-	-	قزاقستان
-	-	۱۲/۷۴	-	-	تاجیکستان
۶/۱	-	-	-	-	کره جنوبی
۵/۵	-	-	-	-	فرانسه
-	۹/۲۳	-	-	-	آلمان
-	۸/۳۲	-	-	-	رومانی
-	۵/۲۵	-	-	-	ایتالیا
-	۵/۱۲	-	-	-	ایالات متحده آمریکا
-	۴/۳۴	-	-	-	جمع کل
۷۱	۶۱/۲	۸۰/۳	۷۹/۱۵	۶۲/۶۹	

Source: CIA World Fact Book, 2010

همان‌طور که این جدول‌ها به خوبی نشان می‌دهند، هندوستان در هیچ‌یک از این کشورها، چه در عرصه واردات و چه در عرصه صادرات نتوانسته به طرف تجاری مهمی تبدیل شود و در زمینه فعالیت‌های اقتصادی، نقشی کارآمد و در خور کشوری که پنجمین اقتصاد بزرگ دنیا را داراست، ایفا کند.

با توجه به این امر و با در نظر گرفتن مباحث نظری مطرح شده در بخش‌های نخستین این نوشتار، می‌توان این‌گونه در نظر گرفت که مشکل اساسی عدم گسترش حضور هندوستان در این منطقه، ریشه در تفاوت ماهوی میان ساختارها و نظام‌های

سیاسی کشورهای صادرکننده و انتقال‌دهنده انرژی در منطقه دریای خزر با ساختار و نظام سیاسی هند به‌عنوان یک مصرف‌کننده عمده انرژی دارد. ساختار سنتی این کشورها که همچنان بر الگوهای قدیمی تعاملات دولتی براساس ایجاد وابستگی متقابل میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انرژی پای می‌فشارد، دیگر چندان برای هند که مدت‌هاست مرحله گذار از ساختارهای سنتی به چهارچوب‌های نوین را پشت سر گذارده است، کارایی و جذابیت ندارد.

درواقع، به‌رغم دارا بودن دومین جمعیت بزرگ مسلمانان در جهان و پیوندهای تاریخی قدیمی با کشورهای اغلب مسلمان منطقه آسیای مرکزی، هند به‌طور تناقض‌آمیزی پشت سر چین که اشتراکات فرهنگی و مذهبی کمتری با این کشورها دارد، قرار گرفته است. درحالی‌که چین هم به‌طور دوجانبه و هم از طریق سازمان همکاری شانگهای<sup>۱</sup>، حضور خود را گسترش داده و به‌دنبال تأمین منافع بلندمدت خود در این منطقه است، این‌گونه به‌نظر می‌رسد که سیاستمداران هندی هنوز دست به تدوین آموزه‌ای<sup>۲</sup> دقیق و استراتژی‌ای معین برای تعقیب منافع خود در این حوزه نزنده‌اند و آن را جزء اولویت‌های سیاست خارجی این کشور قرار نداده‌اند.

هند تا به امروز به‌جای تدوین برنامه‌ای کلان، با بی‌میلی طرح مورد نظر حاکمان کشورهای آسیای مرکزی مبنی بر پیگیری روابط دوجانبه را دنبال کرده است. اما این‌گونه به‌نظر می‌رسد که عدم موفقیت این طرح در افزایش حضور و فعالیت هندی‌ها در این منطقه از آنجا ناشی می‌شود که طرفین با دو گفتمان متفاوت و نیز با برداشت‌هایی متفاوت نسبت به ساختار روابط بین‌الملل و ملزومات آن در جهان امروز، با یکدیگر به گفتگو نشسته‌اند و البته روشن است که قادر به درک نظرات و اهداف یکدیگر به‌طور دقیق نشده‌اند. به‌طور طبیعی، نتیجه اصلی این شکاف مفهومی، این بوده است که امکان دستیابی به یک رهیافت امنیت انرژی مشترک و کارکردی برای طرفین طی مذاکرات سال‌های اخیر، میسر نشده است و هیچ‌یک از آنها منافع خود را در پیوند با منافع دیگری ندیده است. این درحالی است که زمامداران چینی در همین زمان با دنبال کردن الگوهای قدیمی روابط بین‌الملل مبنی بر حفظ موازنه قوا و ایجاد وابستگی فزاینده میان

1. SCO

2. Doctrine

یک قدرت بزرگ با کشورهای حاشیه و کوچک‌تر، توانسته‌اند از فرصت عدم تمایل کشورهای آسیای مرکزی به بازگشت به زیر چتر برادر بزرگ‌تر - یعنی روسیه - بهره گرفته و با افزایش صادرات و نیز سرمایه‌گذاری‌ها در این کشورها، آنان را به‌طور فزاینده‌ای به خود وابسته کنند.

مشکل اصلی از آنجا ناشی می‌شود که هند اگرچه در سال‌های اخیر تلاش کرده است تا امنیت دسترسی به انرژی خود را از طریق گسترش روابط با قدرت‌های غربی، به امنیت انرژی در سطح جهانی پیوند زند، اما تاکنون گام‌های اندکی در سطوح خردتر و در راستای تحقق این هدف از طریق ایجاد تغییر در ساختار گفتمان سیاسی و اقتصادی کشورهای تولیدکننده انرژی در منطقه آسیای مرکزی برداشته و دست چین و روسیه را برای تداوم بخشیدن به الگوهای قدیمی حفظ منافع خود باز گذاشته است.

به این ترتیب، این گونه به نظر می‌رسد که برای تغییر وضعیت موجود، هند باید با در نظر گرفتن جایگاه خود و این کشورها در عرصه نظام بین‌الملل، در نوع روابط خود با کشورهای آسیای مرکزی بازبینی کند. در دنیای جهانی شده‌ای که مفهوم «امنیت» در هر دو سطح بین‌المللی و واحدهای سیاسی به یک موضوع «جمعی»<sup>۱</sup> تبدیل شده است، روابط دوجانبه میان قدرت‌های مردم‌سالار و توسعه‌یافته با نظام‌های کوچک اقتدارگرا و در حال توسعه، باید در قالبی جدید تعریف شود. در این قالب جدید، باید به این نکته توجه داشت که در دوران حاضر مفهوم «ملت - دولت» جای خود را به نظم جدید «دولت - جامعه» داده است و در این عصر گفتمان میان دولت‌ها، در چهارچوب جامعه جهانی و مؤلفه‌های اصلی تشکیل‌دهنده آن شکل می‌گیرند. از این طریق است که می‌توان به ابزاری نوین برای تأمین امنیت مورد نیاز در حوزه‌های مختلف، از جمله انرژی، دست یافت و نیز با فراخواندن کشورهای کوچک و اقتدارگرای این منطقه به همراهی با نظم حاکم بر جامعه جهانی، قدرت رقابت را از حریف چینی، که همچنان به اجرای الگوهای سنتی وفادار مانده است، بازستاند.



دولت - جامعه



ملت - دولت

#### ۴. فرهنگ استراتژیک و تأثیر آن بر سیاست‌های انرژی در هندوستان

امنیت ملی یک کشور، بیانگر سیاست خارجی، سیاست دفاعی، دکترین یا آموزه استراتژیک و نیز وضعیت نیروهای مسلح آن کشور است. بنابراین برای درک امنیت ملی یک کشور، نیازمند درک شیوه همگرایی مفهومی این عناصر در هنگام تنظیم برنامه‌های کشور و نیز درک نحوه اجرای آن در سطح ملی هستیم. واضح است که امنیت ملی یک کشور، در خلاء شکل نمی‌گیرد و عوامل مختلفی اعم از داخلی و بین‌المللی، دولتی و غیردولتی و نیز استراتژیک یا غیراستراتژیک در شکل‌دهی به آن تأثیر دارند. ویژگی‌های سرزمینی، محیط بیرونی، ماهیت ساختار سیاسی، سازمان‌های غیردولتی، تاریخ، فرهنگ و ویژگی‌های سیاست‌گذاران و ایدئولوژی حاکم بر ذهن آنها و عناصر بسیار دیگری، همگی عوامل داخلی و خارجی تعیین‌کننده فرهنگ استراتژیک یک کشور هستند. (Budania, 2001)

همچنین براساس منطق واقع‌گرایی، دولت‌ها معمولاً به این نکته توجه دارند که از نظر جغرافیایی کدام یک از منابع حیاتی و راه‌های ارتباطی، از طریق کدام کشورها می‌توانند در اختیار ایشان قرار گیرند. بنابراین هرگونه تغییر و تحول محیطی در یک کشور یا یک منطقه، می‌تواند بر منافع و امنیت سایر کشورها نیز تأثیرگذار باشد. در این راستا، هرگونه تغییر در نظام‌های سیاسی یا وقوع کودتا، مانورهای نظامی، درگیری داخلی، بی‌ثباتی، اختلافات مرزی، انفجارهای هسته‌ای و نظیر اینها که فرضاً در منطقه آسیای مرکزی به وقوع بپیوندد، می‌تواند بر منافع و امنیت هند تأثیرگذار باشد و لذا به‌طور طبیعی باید از سوی زمامداران هندی مورد مطالعه و دقت نظر قرار گیرد.

یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده امنیت ملی هند (و یا هر کشور دیگری)، فرهنگ استراتژیک آن کشور است. فرهنگ استراتژیک عبارت است از: «مفروضات برساخته اجتماع مورد مطالعه، عادات حاکم بر ذهن تصمیم‌گیرندگان، سنت‌ها و



روش‌های عملیاتی متداول در آن جامعه که در مجموع، رفتار یک جامعه مشخص در یک سرزمین معین را برای حفظ امنیت خود، رقم می‌زند.» (Gray, 1999: 28)

هنگامی که امنیت ملی یک کشور از دریچه نگاه یا رفتارهای استراتژیک رهبران آن کشور دیده شود، می‌تواند زمینه‌ای را فراهم آورد تا بتوان به تعریف گفتمان امنیتی آن کشور براساس فرهنگ استراتژیک آن پرداخت. در این صورت، فرهنگ استراتژیک می‌تواند بر معادلات امنیت ملی یک کشور، از طریق تعامل میان عوامل درونی و ذهنی نظیر پیشینه تاریخی، فرهنگ، هنجارها، نظرات و ارزش‌های حاکم بر آن جامعه، تأثیرگذار باشد. بنابراین، فرهنگ استراتژیک به‌عنوان یک «استراتژی نمادین»، کارکردی دوگانه در تعریف برنامه امنیت ملی یک کشور دارد. از یک‌سو، به تصمیمات امنیتی تصمیم‌سازان مشروعیت می‌بخشد و از سوی دیگر، موجب پیوندی پایدار میان اعضای یک گروه گفتمان امنیت استراتژیک در برابر دشمن یا رقیب مفروض می‌شود.

با این تعریف از فرهنگ استراتژیک، می‌توان گفت که فرهنگ استراتژیک هند ملغمه‌ای از تاریخ و تمدن این کشور است که شاهد حضور گروه‌های مختلف مردم با آداب و رسوم، زبان‌ها و مذاهب گوناگونی بوده که همگی به شبه‌قاره آمده، در آن ساکن شده و بر فرهنگ این سرزمین تأثیر گذارده‌اند.

با توجه به این امر، سیاست امنیت انرژی هند در منطقه خزر می‌تواند بر دو پایه قرار داشته باشد. از نگاه خرد، تأکید هند بر میراث مشترک فرهنگی - تاریخی میان دو منطقه آسیای جنوبی و مرکزی می‌تواند زمینه حضور بیشتر این کشور در سطح منطقه و همراهی و ترغیب کشورهای آسیای مرکزی برای گذار از الگوهای قدیمی به مدل‌های جدید حکومت‌داری را فراهم آورد.

از سوی دیگر، مشارکت فعالانه هند در جامعه جهانی می‌تواند رهیافت نوین امنیت جمعی در زمینه سرمایه‌گذاری و انتقال انرژی را تقویت کند. از این منظر، برخلاف سیاست‌های انرژی چین و روسیه در این منطقه، هند به‌همراه جامعه جهانی، به لزوم تغییرات بنیادین و تعدیلات ساختاری در این کشورها توجه خواهد داشت. این امر مقدمه‌ای بر شکل‌گیری هویتی مشترک است که پایه و مبنای هر نوع همکاری در زمینه انرژی در دنیای جهانی شده امروزین محسوب می‌شود.

## نتیجه‌گیری

سامادارا<sup>۱</sup>، نویسنده هندی، می‌گوید: «ما در عصر پیچیده بعد از استعمار به سر می‌بریم... عصری که هنوز بودنمان با رنج، بدبینی و نزاع همراه است...» (Samaddara, 2001: 31) بر این اساس، تاریخ پس از استعمار در هند همچنان ناتمام است. این تاریخ در حال بریدن از گذشته و در همان حال، در تلاش برای انجام امر خطیر ملت‌سازی<sup>۲</sup> است. در چنین شرایطی، دولت پسااستعماری در هند همچنان در حال دست و پنجه نرم کردن با وظیفه ملت‌سازی است و هنوز دل‌نگرانی‌های مربوط به شیوه مرزبندی، در مرکز مسائل هویتی آن قرار دارد. همچنین مسئله بقای هویتی نیز کماکان دغدغه دولت هند بوده و همین امر باعث شده است که رهبران این کشور از شکل‌بندی‌های مختلف هویتی برای تبیین سیاست‌های امنیت ملی خود استفاده کنند. این امر فرصت بی‌ظنیری را به ایشان داده است تا با فراهم آمدن زمینه بازتعریف‌های هویتی، امکان انطباق منافع خود با منافع سایر کشورها و مناطق را داشته باشند و امنیت خود را به امنیت دیگران به روش‌های گوناگون گره بزنند. در این مقاله تلاش شد تا با پیوند دو سطح تحلیل وابستگی متقابل و سازنده‌گرایی به‌عنوان چارچوب‌های نظری بحث حاضر، ارتباط درونی میان عنصر هویت در سیاست خارجی هند با سیاست‌های انرژی این کشور نشان داده شود. با توجه به اینکه یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده امنیت ملی هند (و یا هر کشور دیگری)، فرهنگ استراتژیک آن کشور است، سیاست امنیت انرژی هند در منطقه خزر بر دو پایه قرار گرفته است. تأکید هند بر میراث مشترک فرهنگی - تاریخی میان دو منطقه آسیای جنوبی و مرکزی می‌تواند زمینه حضور بیشتر این کشور در سطح منطقه و همراهی کشورهای آسیای مرکزی را فراهم آورد. نویسندگان به‌ویژه تلاش کردند نشان دهند چگونه اقداماتی که توسط رهبران دولت هند انجام می‌گیرد تا هویت سیاسی هند را ایجاد، حفظ و تقویت کنند، آنها را برای پیش بردن سیاست‌های امنیت انرژی خود توانا ساخته است.\*

1. Samaddara
2. Nation-building

منابع

- Budania, Rajpal. 2001. **India's National Security Dilemma**, New Delhi: Indus Publishing Company.
- Burchill, Scott. 2000. "Realism and Neo-realism", in: Scott Burchill, **Theories of International Relations**, New York: Palgrave Macmillan.
- CIA World Fact Book. 2010. <https://www.cia.gov/.../the-world-factbook/>, (Different Countries)
- Finnemore, Martha. 1996. **National Interests in International Society**, New York: Cornell University Press.
- Gray, G. S. 1999. **Modern Strategy**, Oxford: Oxford University Press.
- Imani Kalesar, Masoud. Winter & Spring 2009. "Caspian Basin Energy Resources and Iran's Foreign Relations with India and Pakistan", **International Politics**, Vol. 2, No. III.
- Keohane, Robert O. & Joseph S. Nye. 1977. **World Politics in Transition**, Boston/Toronto.
- Keohane, Robert O. & Joseph S. Nye. 2001. **Power and Interdependence**, New York: Longman.
- Kier, Elizabeth, Jeffrey Legro, Peter Katzenstein, and others. 1996. **The Culture of National Security**, New York: Columbia University Press.
- Koolae, Elaheh & Masoud Imani-Kalesar. 2010. "India's Energy Security Strategy towards the Caspian Sea Region", **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 8, No. 1.
- Porter, Nicholas. 2003. "All or Nothing: An Evaluation of the Impact of Constructivism upon the Study of International Relations", UK: **Lancaster University**.
- Reus-Smit, Chris. August 1996. "The Constructivist Turn: Critical Theory after the Cold War", Canberra: **National Library of Australia**.
- Samaddara, Ranabira. 2001. **A Biography of the Indian Nation 1947-1997**,

New Delhi: Sage.

Sud, Hari. June 17, 2008. "India Looks to Central Asia for Energy",  
***upiAsia.com***,

[http://www.upiasia.com/Economics/2008/06/17/india\\_looks\\_to\\_central\\_asia\\_for\\_energy/5733/](http://www.upiasia.com/Economics/2008/06/17/india_looks_to_central_asia_for_energy/5733/)

Waltz, Kenneth N. Fall 1993. "The Emerging Structure of International Politics",  
***International Security***, Vol. 18, No. 2.

Wendt, Alexander. Spring 1992. 'Anarchy is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics', ***International Organization***, Vol. 46.

Wendt, Alexander. 1999. ***Social Theory of International Politics***,  
Cambridge: Cambridge University Press.

